

خانواده ایرانی

دوران پیش از اسلام

نویسنده: پروفسور علی اکبر مطهری

ترجمه: عبد الله توفک

خانواده ایرانی

دوران پیش از اسلام

نویسنده: پروفسور علی اکبر مطهری

ترجمه: عبد الله توفک



کتابخانه ملی

سلسله انتشارات

نشر قطره - ۸۷

تاریخ و جغرافیا - ۳



نشر قطره

www.KetabFarsi.com

خانوادهٔ ایرانی در روزگاری پیش از اسلام

دکتر علی اکبر مظاهری

با مقدمهٔ

پل فوکونه

(استاد دانشگاه سوربن)

و

دکتر حامد فولادوند

ترجمهٔ عبدالله توکل

برگه فهرست‌نویسی پیش از انتشار

مظاهری، علی‌اکبر
خانواده ایرانی در روزگار پیش از اسلام / علی‌اکبر مظاهری، با مقدمه
پل نوکونه و حامد فولادوند؛ ترجمه عبدالله توکل. - تهران: نشر قطره،
۱۳۷۲.
[۱۱]، بیست و نه، ۴۵۳ ص. - (سلسله انتشارات نشر قطره، ۱۸۷)
تاریخ و جغرافیا، ۳)
۱. ایرانیان - آداب و رسوم. ۲. ایران - تمدن - پیش از اسلام.
۳. ایران - تاریخ - پیش از اسلام. الف. توکل، عبدالله، مترجم. ب. عنوان.
DSR ۱۴۲/۳۶ ۹۵۵/۰۱



نشر قطره

خانواده ایرانی در روزگار پیش از اسلام

دکتر علی‌اکبر مظاهری

ترجمه: عبدالله توکل

چاپ دوم: ۱۳۷۷

چاپ: آفتاب

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

بها: ۱۸۰۰ تومان

حق چاپ برای نشر قطره محفوظ است.

نشر قطره

خیابان انقلاب، ابتدای وصال شیرازی، پلاک ۹، طبقه همکف

۶۴۶۰۵۹۷ - ۶۴۶۳۹۴

صندوق پستی ۳۸۳-۱۳۱۴۵

Printed in The Islamic Republic of Iran

شابک: ۷-۸۵-۵۹۵۸-۹۶۴-۵ - ۷ - ۵۹۵۸ - ۹۶۴ - ۵۹۵۸ - ۹۶۴ - ۵

از دواج با محارم را بطریق مستقیم دارد با مادر سالار *matrilineal* و طرف غیر زن اخیر را جمع بدان تحقیقات چند
 بعمل آمده است و معلوم می شود که اختراع زراعت و تربیت حیوانات ای (بزرگ و سفید و گاو) از ابداعات زنان
 بوده است در هزاره برهمن یا ششم در صفات خردی و این آغاز یک انقلاب بزرگ بود که در میان انسانها که
 بویژه از صید و شکار بطور دست جمعی معیشت می کردند و به حیوانات جنگی و مرد و بهانه در حاکمیت تا آن زمان زنها بطور
 کمی در صدد دوم تسلط تنه دست شکار را چنانچه می نمود و در آن جامعه قبل از اختراع زراعت تسلط با مرد
 محصور است و زنان تابع بعد از اختراع زراعت تا آنکه به یکسوی موقوفه و اینک به دست زنان اعتماد که نداشتند
 جو و عشق و گندم و عشق را بخانه و درون که تیره نشد با اگر از رفتن بزغاله و بره و گوساله شیر ماده بزرگ و بیش
 با و ماده گاو را بدو شدند و از جو و گندم و حبوبات و غیره و این امر بزرگ بود و در دست
 به مرد بجز ارادت چندین هزار سال و مادر سالار *matrilineal* که بنیاد ظهور در پیدا می شد و بعد از آن
 چه در دوره قبل از آن یعنی عصر حجر که از یک طرف در حرکت بود و از طرف دیگر در حاکمیت و هنوز
 (فامیل) و خود نداشت چه فامیل *family* و از طرف دیگر در حاکمیت و هنوز
 عیال و اطفال (خانواده) معنی می دهد و از آنجا که مادر بزرگ یعنی سن ترین زن بود
 و مادر سالار *matrilineal* و اما رابطه مستقیم مادر با از دواج با محارم از آنجا که مادران
 با پسران خود ازدواج می نمودند و خواهرهای پسران نیز با از دواج با محارم از آنجا که مادران
 با تجربه تر بود و ویس *huiss* (دوره بزرگ) اداره می نمود، کار مردان عبارت بود
 از اعمال شکار از لحاظ زور بازو مانند آبیاری زمین و جنگ نمون از (وایس) برابر تجاوز حیوانات و عشق
 و دشمنان گروه دینه و در تمام دوره سفوح و صفت آن عشق بود، ناچار خدا که *chak* را نیز عرک
 کی مونس جفته و غالب (چنانکه از کاورن و عشق و شوش و چوغه زنبیل و جز اینها هویر است)
 محصور یکی بود نمایان گر یک فرج زن با چیز که در این جامعه و احیای پستانهای آن بدون نمایان
 سر و دست و و این یک نوع و کلفت بود که در این قهر با آن دوره بدست آمده است گوئی
 در تصور ایشان متوفی به شکم مادر است و این طبیعت بازمی گشته تا با بار دیگر تولد شود مانند
 در شیوه یا گندم که از نو آنرا می کارند و آب بسیار که از عادات آن روزگار باشد - توجه کن
 که قبر ساحت هم از اختراعات و ابداعات *matrilineal* و در دوره صید و شکار و طوطی و قوز
 قبر و حوضه نداشت است - و اسطوره *matrilineal* زن و مرد بگونه دو ساقه ریاس کوهی
 چو کوه سحر از معتقدات این دوره است و این زن و مرد قبل از اسلام باز مانده است
 و اسطوره تورات که الوهیم مردی را از آتش مانده کوزه گران و ویس زن را (خوا) را
 از پهلور این مرد (آدم) بیرون می کشد این اسطوره *matrilineal* متعلق بدوره پدر سالار و این
 اعتقاد از دوره آهن خواهد بود مالی عصر حجر (مفرج) باشد می فرزند این (آدم)



فهرست

ادای دین (مترجم).....	یک
علی مظاهری، مظهري از فرهنگ ایران زمین (دکتر حامد فولادوند).....	هفت
مقدمه (پل فوکونه).....	یازده
مقدمه (مؤلف).....	سیزده

بخش اول

نظری مجمل به تطوّر کلی گروه

۱. تطوّر خانواده ایرانی پیش از ساسانیان.....	۳
۲. تحوّل خانواده ایرانی در عهد ساسانیان.....	۱۲

بخش دوم

نهاد خویشاوندی

فصل اول: ازدواج.....	۳۳
۱. مقدمه ازدواج.....	۳۳
۲. پیمان زناشویی.....	۷۸
فصل دوم: مسأله زناشویهای همخون.....	۱۱۷
فصل سوم: زناشویهایی که آیین زرتشت حرام دانسته است.....	۱۴۵
۱. حدود اجتماعی تعدّد زوجات.....	۱۴۵
۲. بیکار با کمونیسم جنسی.....	۱۵۹
فصل چهارم: فرزندخواندگی.....	۱۶۵
فصل پنجم: نسب شرعی یا خویشاوندی میان پدر و فرزند یا مادر و فرزند.....	۱۸۳

۱. نخستین روابط فرزند و پدر و مادر	۱۸۳
۲. تکالیف مذهبی پدر و مادر در قبال فرزند	۲۰۶
۳. روابط قاطعه پدر و مادر و فرزندان	۲۱۸
فصل ششم: روابط دیگر خویشاوندی	۲۲۳
فصل هفتم: قرابت و مرگ	۲۳۵
۱. مرگ و قرابت از لحاظ معنوی	۲۳۶
۲. مرگ و قرابت از نظر اقتصادی	۲۴۵
۳. مباشرت ولایت	۲۶۴

بخش سوم

روابط خانواده با گروههای اجتماعی دیگر

۱. خانواده و جامعه مذهب	۲۷۲
۲. روابط حقوقی خانواده در خارج	۲۸۰
۳. روابط اقتصادی خانواده با دولت	۲۹۹
نتیجه	۳۲۷
حواشی	۳۳۱

ادای دین

این کتاب را در سال ۱۳۵۶ حضرت استاد انجوی شیرازی که پیوسته لطف و مرحمتی به من داشته‌اند، برای ترجمه به دستم سپردند همراه کتابی به نام ایران در دوره ساسانیان که به گمانشان می‌توانست گرههایی از کار بگشاید.

کتاب خانواده ایرانی در دوران پیش از اسلام با آن اصطلاحهایی که به زبانهای گوناگون در بردارد مشکل کتابی بود بویژه آنکه من نه زبان پهلوی می‌دانم و نه با زبان اوستایی آشنایی دارم. با اینهمه دست به کار شدم. گره اصطلاحهای آلمانی کتاب به سرانگشت دوست بسیار ارجمندم شادروان جهانبخش فیروز فولادی گشوده شد که دینی بس عظیم به گردنم دارند و آن روزها وجود نازنینشان برای همه دوستان - چه دوستان یکدل و یکرنگ و چه دوستان دورو و دورنگ مایه خیر و برکت بود. بدینگونه کار ترجمه اندک اندک پیش رفت و پس از مدتی اتمام پذیرفت. اما از پی حادثه‌ای که در نیمه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ پیش آمد، همه کارها به تأخیر افتاد. این حادثه، حادثه سقوط از ارتفاعی پنج شش متری بود، در شبی تاریک... آنچه به یاد دارم این است که هر چه می‌رفتم به جایی نمی‌توانستم برسم و چون رسیدم از شدت ضربه چنان در اغماء فرو رفتم که ندانستم چه پیش آمده است. سمت راست پیشانیم سخت شکسته بود و خون سرپایم را آلوده بود. همراهانم از پرتگاه بیرون آوردند و به بیمارستانی در تجریش بردند. شدت ضربه و اغماء چنان بود که از لحظه سقوط تا لحظه خروج از بیمارستان سرسوزنی درد نداشتم و از آنچه به سرم آمد ذره‌ای آگاه نشدم. در حدود پنج روز در حال اغماء به سر آوردم. بعد به هوش آمدم. مدت شصت و دو روز بستری بودم و چون از بستر برخاستم پنج روز هم نتوانستم اندکی راه بروم. ناگفته نماند که در خلال آن روزها دست‌کم ده بار

عکسهایی از سرم برداشته شد، اما هیچیک از این عکسها چیزی نشان نداد که بازگویی خونریزی مغزی یا ضایعه‌ای دیگر باشد.

در اواخر تیرماه که به سفارش طبیب معالج می‌خواستیم به سفری کوتاه برویم، اعتقاد به سعدونحس ایام این مسافرت را یکی دو روز به تأخیر انداخت. عصر روز سه‌شنبه‌ای که قرار بود صبح فردای آن به راه افتیم، نزدیک ساعت شش مشاعر خویش از کف دادم. چیزی مثل پردم‌ای سیاه میان من و هستی حائل گشت. کور و کر شدم. همه چیز از یادم رفت. می‌گویند که، در آن دقائق، سخت پر می‌گفتم اما حقیقت این است که من در آن دقائق هذیان صدای سخن خود نیز نمی‌توانستم بشنوم. هیچ احساسی و هیچ تأثیری و هیچ شعوری نداشتم. نه یاد یاران نزدیک در دل بود و نه یاد مهربانانی که دور از من به سر می‌بردند...

باری، چهار ساعت از نیمه‌شب گذشته اغماء بر من دست یافت و همه آن نیروی حاکم بر جسم و روح را از کار انداخت. به معنی درست کلمه از پای افتادم و مثل مرده‌ای به روی تخت‌خواب انداخته شدم. هم‌سرم در همان زمان به خانه دوست و سرور ارجمند جناب دکتر مصطفی موحد متخصص قلب و عروق - که اگر به طبابت نمی‌پرداختند نویسنده و شاعری توانا می‌بودند - تلفن زد و چون من قادر به حرکت نبودم خودشان بی‌درنگ به بالینم آمدند. مداوا و معالجه آغاز شد و چون خطر مرگ محسوس بود، مصلحت دیدند که در دم به بیمارستان برده شوم.

اینجا از تشبیه ناقص برکامل‌گزیری ندارم. بالزاک در میان پهلوانمرانش پهلوانی به نام دکتر بیانسون Bianchon دارد که به گمانم طبیب معالج باباگوریو باشد. خالق کم‌دی‌انسانی به هنگامی که در بستر مرگ بود و هذیان می‌گفت، پشت سر هم فریاد می‌زد: بروید و دکتر بیانسون را بیارید... پی دکتر بیانسون بروید... تنها دکتر بیانسون می‌تواند از مرگ نجاتم بدهد... آری، تشبیه ناقص برکامل جرم نیست... من هم در حال اغماء به همان‌گونه داد می‌زده‌ام... و می‌خواسته‌ام که پی دکتر ملکی بروند... بروند و دکتر ملکی را به بالینم بیاورند... هم‌سرم، مثل غریقی که به هر پرگیاهی چنگ می‌زند، در میان هذیانهای من این اسم را مایه امید می‌پندارد و چنین گمان می‌برد که شاید جناب دکتر صمد ملکی - آن انسان راستین و جراح چیره‌دست - از اردبیل به تهران آمده باشند و من در جریان آن پنج روزی که دو سه بار پی کارهایی

رفته بودم ایشان را دیده باشم. پس، درصدد بر می‌آید که دفتر تلفن مغشوش مرا ورق بزند و شماره تلفن دوست بهیمتایم شادروان مهندس طه ملکی را که در آن روزها در قید حیات بودند پیدا کند و قضیه را از ایشان جویا شود. خوشبختانه مهندس ملکی در خانه بوده‌اند و همینکه سرگذشت مرا می‌شنوند، به اتفاق همسر ارجمندشان شتابان به خانه ما می‌آیند و چون وضع را چنان می‌بینند، از یکی از بستگانشان که جراح و رئیس بیمارستانی هستند یاری و راهنمایی می‌خواهند، جواب می‌شنوند که پی جناب دکتر حسین صالح متخصص و جراح مغز و اعصاب بروید. بدینگونه مرا نیمه مرده به بیمارستان آسیا می‌برند. و خلاصه مطلب آنکه جناب دکتر صالح دست به عمل مغز می‌زنند...

پس از این عمل، من دو سه روز هم در حال اغماء بودم و بعد به خود آمدم و خدا را سپاس می‌گویم که به برکت وجود همه آنان که یاریم دادند به دور از کمترین ضایعه‌ای زنده شدم... پس از دوره نقاهت، مدتی قادر به کارکردن نبودم اما چون توانایی کارکردن پیدا شد، دست‌نبشته‌های ترجمه «خانواده ایرانی...» را گشودم.

در جریان حادثه‌ای که گفتم، از آغاز تا پایان، بسیاری از دوستان دیرین به عیادت آمدند، و بارها و بارها... آمدند... و بسیار افسوس می‌خورم که برخی از این دوستان اکنون به گور سپرده شده‌اند. اما در اینجا ناگزیریم که از میان دوستانی که هنوز در قید حیات هستند و من از خداوند بزرگ برایشان صحت و سلامت و توفیق و برکت می‌خواهم، یکی را نام ببرم. این دوست دیرین جناب دکتر هوشنگ اعلم بود که دوستیمان از آن روزهایی که در دانشسرا درس می‌خواندیم آغاز شده بود... و اگرچه سالها بود که یکدیگر را ندیده بودیم خاطره‌ها سخت زنده مانده بود و دوستی به مدد این خاطره‌ها از یاد نرفته بود. روزی که با ایشان از خانواده ایرانی در دوران پیش از اسلام حرف می‌زدیم و من از اصطلاحهای پهلوی و اوستایی کتاب سخن به میان آوردم، گفتند که باید از جناب ایرج پروشانی مدد بجویم. وسیله آشنایمان به یاری جناب دکتر اعلم فراهم آمد. و من به خانه جناب پروشانی رفتم. وقتی که قضیه را با ایشان در میان نهادم، شاید، در آغاز کار، باورشان نشد که من این کتاب را به زبان فارسی برگردانده باشم. گفتند که اگر این کتاب را به زبان فارسی برگردانده باشید من آماده‌ام که همه دست‌نبشته‌های شما را ببینم تا این کتاب که شاید یگانه کتاب معتبر

درباره خانواده ایرانی در دوران پیش از اسلام باشد پاکیزه و درست به دست عوام و خواص برسد... بویژه آنکه جناب پروفیسور مظاهری (که آن روزها در قید حیات بودند) سخت در قبال این کتاب حساس هستند و از کمترین لغزشی در ترجمه نمی گذرند. گفتم که همینکه تجدیدنظر در ترجمه خاتمه بیاید همه دستنبشته ها را به حضور مبارکشان می آورم. و تجدیدنظر خاتمه یافت و اوراق ترجمه را به حضور مبارکشان بردم. در اینجا بر سبیل ادای دین باید بگویم که جناب پروشانی به راستی نمونه فضل و کمال و آن کرامتی هستند که به ندرت در برخی از انسانها پیدا می شود و چنانکه روزی از روزها به خودشان هم گفتم هر کسی از فیض آشنایی و دوستیشان محروم مانده باشد سخت مغبون است.

به هر حال، جناب پروشانی، استادانه و دلسوزانه، نه مثل ویراستاران بیسواد اکثر مؤسسه های طبع و نشر ما، به تصحیح و تنقیح دستنبشته ها پرداختند و بیشتر از ثلث کتاب را دیدند. و از آنجا که رساله پژوهشی استاد مظاهری انباشته از واژه های زبانهای ایرانی میانه و باستان است که به شیوه پنجاه سال پیش آوانویسی شده اند و امروز روش تازه تر و درستتری برای این آوانویسی در میان اهل فن رواج یافته است ترجیح داده شد که در ترجمه کنونی تا حدود امکان واژه های فارسی میانه (پهلوی) به شیوه فرهنگ مکنزی D. N. Mackenzie که قبول عام یافته است و واژه های اوستایی برای یک دست بودن به صورت مضبوطه در فرهنگ بارتولومه Ch. Bartholomae و واژه های فارسی باستانی به شیوه کنت Kent آوانویسی شوند. بدینسان، جناب پروشانی به هر کاری که گمان برده می شد که در بهبود ترجمه کتاب به زبان فارسی مؤثر باشد دست زدند و تصحیح و تنقیح در کنف عنایت ایشان پیش رفت اما کثرت گرفتاری و سفرهایی که پیش آمد از ادامه این کار خیر بازشان داشت. و بدینگونه مقادیری از اصطلاحهای پهلوی و اوستایی بر جای ماند که می بایست نحوه تلفظ و معانی شان روشن بشود. به راهنمایی استاد انجوی شیرازی شرفیاب محضر جناب دکتر محمد مقدم استاد محترم دانشگاه شدم. گاهی چند به دست مبارکشان گشوده شد. و من دیگر نخواستم بیشتر از آن اسباب زحمت استاد بشوم. سپس به خدمت جناب دکتر احمد تفضلی استاد فاضل و محترم دانشگاه تهران رفتم. استاد با گشاده رویی و بردباری بسیار شایان ستایش چندین ساعت از وقت گرانبهای

خودشان را صرف حل مشکلاتی من فرمودند. پا به پای این کارها دیگر باره تجدیدنظری در ترجمه صورت گرفت و چون باز هم مشکلاتی افتاد این بار به حضور جناب دکتر ماهیار نوابی استاد دانشگاه و محقق گرانمایه رفتم که از دیرباز به ایشان ارادت داشتم. از محضر مبارکشان فیضها بردم. در خلال این احوال مشکلاتی هم به دست جناب دکتر وحیدی گشوده شد. اما چون همه تجدیدنظرها خاتمه یافت دیدم که باز هم سؤالی پیش آمده است. این بار، از سرنو دست به دامن جناب پروشانی شدم که با سخاوتمندگی همیشگی شان به دادم رسیدند. و ناگفته نماند که من در خلال این احوال به برکت وجود ایشان با مؤلف بلند پایه کتاب نیز که اکنون یک سال و اندی است که رخ در نقاب خاک کشیده اند از دور آشنایی یافتم. شادروان پروفیسور مظاهری به این کتاب خودشان علاقه ای بسیار داشتند و خواستار آن بودند که دستنبشته ترجمه به پاریس فرستاده شود تا هر حک و اصلاحی که لازم بدانند انجام دهند. اما چون پستخانه ها از پذیرفتن فتوکپی دستنبشته ها امتناع داشتند، این خواست استاد مظاهری تحقق نیافت. با اینهمه، استاد حاشیه هایی را که به زبان فارسی بر این کتاب نوشته بودند، به توسط جناب ایرج پروشانی برایم فرستادند و تصریح فرمودند که این حاشیه ها به صورت مؤخره ای در پایان کتاب آورده شود و از راه نمره گذاری نشان داده شود هر حاشیه ای به کدام صفحه کتاب تعلق دارد... و این کاری است که اکنون انجام پذیرفته است.

باید اذعان داشت که همه سروران و استادانی که مرا در این امر مهم یاری داده اند از هیچ کوششی در راه تصحیح و تنقیح این کتاب دریغ نداشته اند و اگر، با اینهمه لغزشی در تعبیرها و آوانویسیها دیده شود، لغزشی است که گناهش تنها به گردن من است، زیرا که فضل و معرفت و توجه و التفات این سروران و استادان ارجمند به درجه ای بوده است که هیچ گردی بردامشان نتواند نشست. و در اینجا از همه این سروران و استادان گرانمایه اجازه می خواهم که ترجمه کتاب خانواده ایرانی در دوران پیش از اسلام مقدمه ای به جناب دکتر حسین صالح و دوست بسیار بزرگوار و بلند تبارم جناب دکتر مصطفی موحد باشد، زیرا که این کتاب بیشتر از دو سه کتابی که پس از آن حادثه به زبان فارسی برگردانده شده است،

ثمره آن عمر دوباره‌ای است که اهتمام و روشن بینی جناب دکتر مصطفی موحد و عمل سرشار از حذاقت و وارستگی جناب دکتر حسین صالح به من ارزانی داشته است.

بر سبیل تذکار می‌گویم که این فاجعه سقوط که گریبان من گرفت، فاجعه‌ای بسیار مرگبار بود، چندانکه چون پانزده شانزده ماه پس از آن واقعه فرزند گرامیم دکتر امیر توکل برای تجدید دیدار به ایران آمد و خواستار مشاهده محل سقوط شد، با هم به لبه آن پرتگاه در دارآباد شمیران رفتیم. هنگامی که پرتگاه را می‌نگریستیم دربان آسایشگاه به سویمان آمد و بر سبیل تحذیر و انداز گفت که جلوتر نروید زیرا که ده پانزده ماه پیش پیرمردی از اینجا به پایین افتاد و بدبخت بینوا جا به جا مرد. خنده‌ام گرفته بود. نگاهی به رویش کردم و گفتم که آن پیرمرد بدبخت و بینوا من خودم هستم. باورش نشد. پنداشت که سر به سرش گذاشته‌ام. گفت شوخی می‌کنید. آن بیچاره جا به جا مرد.

باری، وی را در چنگ تردیدها و شکها و دیربایوریهایش به خدا سپردم. و با دلی سرشار از شکران خداوند بزرگ به پاس سببی که ساخته بود و من در پرتو آن توانسته بودم از فیض محبت و حذاقت دو متخصص ارجمند برخوردار شوم، به اتفاق همراهان، به خانه بازگشتم.

در اینجا وظیفه خود می‌دانم که از جناب مهندس بهرام فیاضی رئیس محترم هیئت مدیره نشر قطره که طبع و نشر این کتاب پرهزینه و پردردسر را به عهده گرفتند و از حضرت منوچهر مالکی که همه زحمتهای چاپ کتاب را با گشاده‌رویی بسیار تقبل کردند، تشکر کنم.

عبدالله توکل

تهران اسفندماه ۱۳۷۱

علی مظاهری، مظهري از فرهنگ ایران زمین «تا که هستم من، ندانی کیستم»

هنگامی که علی مظاهری در بیست و چهار سالگی رساله اجتهادی خود را برای دریافت دکترای جامعه‌شناسی ارائه کرد (۱۹۳۸)، اساتید برجسته دانشگاه سربین پاریس متوجه شدند که با دانشجویی استثنائی روبرو هستند. پل فوکونه Paul Fauconnet استاد راهنمای او، از طرف هیئت ژوری - یعنی امیل بنوینیست Emile Benveniste زبان‌شناس سرشناس، آنری ماسه Henri Massé ایران‌شناس معروف و خودش - چنین نظر می‌دهد:

«هم عقیده بودیم که رساله آقای مظاهری بسی بالاتر از سطح عادی است و برای من مایه مسرت است که به این دانشمند جوان و خوانندگان اثرش بگویم که این تألیف اول نشانه کامیابی و سرآغاز درخشان رسالتی است که امیدوارم بارور باشد.»

کتاب «خانواده ایرانی در دوران پیش از اسلام» ترجمه فارسی همین رساله ممتاز است که در محافل علمی فرانسه آن زمان مظاهری جوان را مطرح کرد. برای تدوین این اثر، علاوه بر مراجعه به منابع دست اول - یعنی متون اوستایی، پهلوی، فارسی باستان و تحقیقات دانشمندان پارسی هند و زبان‌شناسان اروپایی بویژه آلمانی - مؤلف به شناختی که از روحیات مردم و سنن میهن خود داشته تکیه کرده است. به این ترتیب، مطالعه دقیق متون را با زیسته خود درآمیخت و برداشتی تازه از تاریخ ایران باستان ارائه داد و نظریات بعضی شرق‌شناسان غربی را عملاً زیر سؤال برد. در این نوشته، مظاهری با استفاده از روش‌شناسی جامعه‌شناسان زبده فرانسه امیل دورکم Emile Durkheim و مارسل موس Marcel Mauss ویژگی خانواده ایرانی را مشخص نمود و تصویر جدیدی از فرهنگ ایران زمین ترسیم کرد که با تصاویر متداول آن روز مغایرت داشت. در ضمن،

برخلاف بسیاری از محققین و دانش پژوهان جامعه کنونی ما که گرفتار عارضه انباشتن مدارك و «سندزدگی» شده اند، مظاهری جوان با بینش نظری خود هوشیارانه به داده ها و اسناد جان تازه داد. از این رو می توان گفت که در زمینه جامعه شناسی تاریخی ایران باستان این پژوهش که یادگار ۱۹۳۸ است هنوز کهنه نشده است و چه از لحاظ روش و چه از لحاظ بینش، همچنان کتاب مرجع به حساب می آید، به خصوص که اخیراً استاد مظاهری یادداشت هایی جدید ضمیمه متن اصلی کرده و در اختیار مترجم - به علت وسعت کار مترجم شاید مناسب تر است که بگویم محقق - محترم گذاشت و با این الحاقات ذی قیمت «خانواده ایرانی در دوران پیش از اسلام» طراوت و تازگی و استحکام بیشتری یافت.

هنگامی که پروفیسور مظاهری در هفتاد و هفت سالگی در شهر شارتر Chartres فرانسه چشم از جهان فرو بست (۱۹۹۱) دارای یکی از درخشانترین کارنامه های علمی بود که با اشاره مختصر ذیل ارزش آن را می توان دریافت:

- فارغ التحصیل مدارس عالیة نرمال سن کلو و شارتر (۱۹۳۲)

Ecole Normale de Saint Cloud, Ecole de Chartres

- عضو فرهنگستان بین المللی تاریخ علوم (۱۹۴۸)

Académie Internationale d'Histoire des Sciences

- عضو مرکز ملی پژوهش علمی فرانسه (۱۹۵۱)

Centre National de la Recherche Scientifique

- کارشناس نسخ خطی کتابخانه ملی پاریس (۱۹۴۸)

Bibliothèque Nationale de Paris

- استاد مدرسه مطالعات عالی علوم اجتماعی پاریس (۸۴-۱۹۷۵)

Ecole des Hautes Etudes en Sciences Sociales

- مؤلف آثار گوناگون از آن جمله:

«زندگی روزمره مسلمانان در قرون وسطی» (۱۹۴۹)

La vie quotidienne des musulmans au moyen-âge

که تاکنون به ده زبان ترجمه شده است؛

«گنجینه های ایران»^۱ (۱۹۷۰) Les trésors de l'Iran که تاکنون به چهار زبان ترجمه شده است؛

«تاریخ ملل اسلام در قرن نوزدهم» (۱۹۷۵)

Histoire mondiale de l'humanité, tome 5

که برای یونسکو تهیه شده است.

«جاده ابریشم»^۲ (۱۹۸۳) La route de la soie که به اهتمام فرهنگستان علوم

تاریخی چین به زبان چینی ترجمه شده است.

پژوهش های علمی و تألیفات پرارزش استاد مظاهری، علی رغم کارشکنی های طرفداران سیطره فکری غرب و پیروان شرق شناسی حاکم، موجب شهرت روزافزون او در خارج از کشور شد. تا آنجا که بزرگانی چون فرنان برودل Fernand Braudel و لوسین فور Lucien Febvre - پرچم داران مکتب تاریخ نگاری جدید آنال Annals - به تحسین آثار این «باستان شناس دانش» archéologue du Savoir پرداختند.

موضوعی که مایه تعجب می تواند باشد این است که آثار پروفیسور مظاهری و حتی نام ایشان نیز نزد اکثر ایرانیان تحصیل کرده نا آشنا بود، و این در حالی است که طی دو دهه اخیر در مغرب زمین اهل فن مظاهری را یکی از برجسته ترین شخصیت های علمی ایرانی و مظهری از فرهنگ ایران زمین می دانستند، دانشمندی که زندگی خود را وقف شناساندن تاریخ و فرهنگ ایران کرد. این حافظ میراث علمی و معنوی ما - استاد ضیاءالدین میر میرانی که صاحب نظر است، مظاهری را با علامه قزوینی مقایسه می کرد - با وجود انتشار مقالات متعدد در مجلات فارسی (ارمغان، یغما، وحید، معارف اسلامی و...)، در بین هم وطنان خود کم و بیش ناشناخته ماند... چرا باید

۱. کتاب گنجینه های ایران به قلم شخص شادروان پروفیسور مظاهری به زبان فارسی برگردانده شده است و آماده چاپ است.

۲. کتاب جاده ابریشم را دوست ارجمند ما دکتر نوبان به زبان فارسی برگردانده اند و به زودی انتشار خواهد یافت.

عالمی که هم تراز فرنان برُدل F. Braudel و جوزف نیدهام Joseph Needham بود در کشور خودش گمنام بماند؟ آیا ما ایرانیان به بزرگان علم و فرهنگ خودمان توجه نمی‌کنیم؟ آیا ارزش اندیشه و اندیشه‌وران را نمی‌دانیم؟

در جواب به این سؤالات می‌توان عوامل متعددی برشمرد و از آنجمله:

- نقش استعماری نظام خاورشناسی که می‌کوشد تحقیق و علم همچنان در انحصار غرب بماند و از نشر نظریات و اندیشه غیر غربی ممانعت می‌کند.

- از هم گسیختگی فرهنگی و عدم امکانات علمی - پژوهشی لازم در کشورهای جهان سوم توجه مردم را به اهمیت علم و فرهنگ کم می‌کند و جامعه را از درک نقش اساسی دانش و دانشمندان عاجز می‌سازد.

- بی‌اعتنائی دولت مردان نسبت به متفکرین و شخصیت‌های علمی میهن، برخوردی که روند «فرار مغزها» exode des cerveaux را تسریع می‌کند.

در سرزمین ما عاملی که در بروز این مشکل - بخصوص در قرن اخیر - تأثیر بیشتری داشته است همان بی‌اعتنائی دولت مردان است. متأسفانه اکثر آنان در گذشته و حال در رسیدگی به بزرگان علم و ادب که مهمترین سرمایه‌های کشورند غفلت کردند و در زمان حیات این رادمردان به آنان توجه نداشتند. گویی این «رسم» سنت شده است و دهخداها، مظاهری‌ها... باید از این دنیا بروند تا (شاید) آثار و نظریات و کارشان مطرح شود... تا که هستند ندانیم کیستند! و اگر هم برخی از زیدگان ما به دست فراموشی سپرده نشده‌اند به همت عده معدودی از فرهنگ دوستان آگاه و مخلص است - [مرحوم خسرو وارسته یکی از این «فراموش شدگان» معاصر است و اگر دکتر حسابی در خارج «مردسال» شناخته نمی‌شد، احتمالاً به سرنوشت وارسته دچار می‌شد!] - که به ارزش علم و انسان واقف بودند...

کوشش اساسی جناب توکل که از پیش کسوتان ترجمه در ایران است نه تنها خدمتی ارزنده به دانشجویان و پژوهشگران کشور است بلکه تجلیلی از دانش و دانشمندان سرزمین ما است... تا که هستند بدانیم کیستند!

دکتر حامد فولادوند

تهران، ۱۶ خرداد ۱۳۷۱

مقدمه

آقای علی اکبر مظاهری، در مقدمه خویش، چنان خوب به شرح و بسط کتابش می‌پردازد که جای سخن گفتن بسیار برایم نگذاشته است.

«خانواده ایرانی»، تاکنون، به وجه کافی بررسی نشده است. به گمانم، آقای علی اکبر مظاهری نخستین کتاب مفصل و مشروح را درباره این موضوع خاص در دسترس ما می‌گذارد. و باید بگویم که این موضوع نه تنها از لحاظ تاریخ جامعه ایران، که از لحاظ تاریخ تطبیقی حقوق هندواروپایی، موضوعی مهم است. اینک خلائی پرشده است.

اقدام به چنین کاری دشوار و پُر دردسر بود. آقای بنونیست Benveniste، بلند پایه ترین مرجع فرانسوی در این زمینه، به اتفاق من، راهنمایی مؤلف را در تدوین این رساله به عهده داشت. هنگام عرضه رساله و دفاع از آن، ازدشواری بی‌اندازه متونی که آقای مظاهری ناگزیر به کار گرفته است، سخن می‌گفت و انصاف می‌داد که کاری درخور ستایش انجام داده است. آقای آنری ماسه Henri Massé که در هیئت داوری نماینده گروه زبان و ادب اسلامی بود، در این ستایشها با آقای بنونیست همدستان شد. شکی نیست که این دانشمندان بنام و برجسته، خرده‌اشتباههایی را یاد آور شدند و به برخی از تعبیرها و تفسیرها خرده گرفتند، اما، روی هم رفته، بر ارزش علمی کتاب گواهی دادند.

جامعه شناس، که در این کتاب بیشتر از آنکه یاد بدهد یاد می‌گیرد، دست کم می‌تواند به خواننده اطمینان دهد که آقای مظاهری در زمینه جامعه شناسی معرفتی بسزا دارد. می‌داند طبق چه طرحی باید به توصیف اجتماع خانوادگی پرداخت. و به نظر من، درباره هیچیک از مسائلی که می‌بایست بررسی کند، اهمال و مسامحه روا نداشته است. کوششهای او در راه پیوند دادن تکامل خانواده به تاریخ اقتصادی ایران که سخت

ناشناخته مانده است، کوششهایی است که بویژه باید به آن اذعان داشت. ناگفته پیداست که رساله‌های دانشجویان دانشکده ادبیات ما، از حیث قدر و قیمت، سخت با هم تفاوت دارند. هم عقیده بودیم که رساله آقای مظاهری، بسی بالاتر و برتر از سطح عادی است. و برای من مایه مسرت است که به این دانشمند جوان و خواندگانش بگویم که این تألیف اول نشانه کامیابی و سرآغاز درخشان راهی در عرصه دانش پژوهی است که امیدوارم بارور باشد.

پاریس - ژوئیه ۱۹۳۸

پل فوکونه

استاد دانشگاه سوربن

مقدمه

تحول خانواده پدرسالاری مسأله‌ای است که پیوسته مشغله خاطر جامعه‌شناسان بوده است. در واقع، این مسأله از لحاظ مطالعه هر جامعه مسأله‌ای بنیادی است. بی آنکه در مقام استناد به اوگوست کنت Auguste Comte برآییم که گروه خانوادگی را ساده‌ترین عنصر جامعه یا ملت می‌دانست، همین بس است که اندکی در فحصها و بحثهای آزاداندیشانه امیل دورکم Emile Durkheim به تأمل پرداخته باشیم تا اعتقاد پیدا کنیم که سازمان و ترتیب و ترکیب و نظام خانواده و زندگی اقتصادی و مذهبی و کمال مطلوب آن منشاء همه پدیده‌هایی است که در هر گروه اجتماعی دیگر می‌توان ملاحظه کرد. این مشابهت که در میان ملت و خانواده، در میان اجتماع بزرگ و اجتماع کوچک وجود دارد، بویژه در خانواده پدرسالاری نمایان می‌شود.

این خانواده پدرسالاری، به معنی حقیقی و مسلم، همان نمونه گروهی است که بررسیش در جریان این پژوهش منظور ما بوده است. این گروه خانوادگی ایرانی که عضو به عضو، قطعه به قطعه، تجزیه و تشریح کرده‌ایم، گروهی است که می‌توان در همان رده خانواده‌های یونانی و برهمنی و رومی آورد. از اجتماعی دودمانی، همانند آن اجتماعهای دودمانی پدید آمده است که هستی‌شان در روم و یونان روشن شده است. از حوادث و دگرگونیهای پهلوانانه و اقتصاد و سیاست شرق تأثر پذیرفته است. به دست ضابطها و اولیای امور آیین مزدا و به حکم تأثیر معنوی و پیامد اجتماعی نهضت‌های اصلاح دین و مذهب که تاریخ ایران خاطر نشانمان می‌کند، جرح و تعدیل و انطباق تازه‌ای یافته است.

مدتی دراز چنین پنداشته می‌شد که خانواده رومی از لحاظ ویژگی‌هایش گویاترین نمونه پدرسالاری است. اما امروز، در سایه بررسیها و پژوهشهای جامعه‌شناسان، آگاه

شده ایم که این نمونه رومی در میان ملت‌های دیگر وجود داشته است و بسی نیکوتر هم نگه داشته شده بوده است. از سوی دیگر، در قبال آن نظر قاطع به حزم و احتیاط خوانده شده ایم که گروه خانواده‌ای را که پدر در آن همه کاره است، از گروه دیگری که این وظیفه، در آن میان، به دست جنس ضعیف، یعنی «مادر»، به جای آورده می‌شود، جدا می‌داند. نشانمان داده شده است که همیشه، در امور بشر، بسی بیشتر از آنچه در کل طبیعت می‌توان یافت، محصولی به حالت ناب وجود ندارد. این نکته خاطر نشانمان شده است که هر پدیده اجتماعی اغلب با پدیده درجه دوم دیگری همراه است. پس، باید از نمونه «پدرسالاری» شمردن خاندانی معلوم و معین انصراف جست. مگر بارها و بارها، با تعجب بسیار، بقایای «مادرسالاری» را در میان گروهی که اساساً زیر تسلط پدر می‌پنداشتیم، ندیده‌ایم! از تقسیم بندی «نظری» که به منظور متدولوژی *méthodologie* - روش شناسی - صورت می‌گیرد، تا واقعیت زنده و نافرمانی که از تن دردادن به دمه تیز نیست و ابزار دقیق جامعه‌شناس سر برمی‌تابد، تفاوت بسیار هست.

خانواده‌ای که در اینجا بررسی می‌کنیم، به سبب وجوه گوناگونی که دارد، به سبب تنوع و تعدد جوهر بشریش، به سبب آن قدرت تطابق حیرت‌بارش که هر دم نیز تولدی دیگر می‌یابد، به سبب قدرت مقاومتش، به سبب قدرت تخلیش، و خلاصه به سبب طول عمرش، چندان به زیر بار طبقه بندی بر پایه قیاس عقلی نمی‌رود، و به آن طبقه بندی کردن نمی‌نهد که هر دفعه‌ای که با پدیده‌ای به ظاهر ساده رو به رو شویم، به ذهنمان خطور می‌یابد.

جامعه‌شناسان، و در رأس همه دورکم، ما را از روش ساده‌انگارانه دیگری هم برحذر داشته‌اند که عبارت از اقدام به بررسی گروه به وسیله تئوری‌ای کلی است، زیرا که در چنین صورتی بیم آن می‌رود که شورانگیزترین و فراوانترین جزئیات را که با آراء اولیه و تئوریک تطابق نمی‌تواند داشته باشد، فدای روح مدرسه‌ای و انضباط خشک بکنیم. ما، این نظرها و تذکرها را غنیمت دانستیم تا بتوانیم همچنان که دورکم در مجلد دهم سالنامه جامعه‌شناسی (صفحه ۴۲۶) در مقام تجزیه و تحلیل کتاب «خانواده»

سنت، مطالعه حقوق تطبیقی^۱ - پاریس - سال ۱۹۰۵» تألیف ه. داربوادوژوینویل H.d'Arbois de Jubainville آرزو داشت، بیشترین جای را به حقائق و نفس امور، توصیف آیینها و مراسم و مناسک و مطالعه نهادها بدهیم. اگر چه خودمان را به این مخاطره انداخته باشیم که بررسیمان به نحوی ملالت بار و بی‌زاری آور یکنواخت و خشک به نظر آید، حق تقدم را به این قضایا و مباحث داده‌ایم و بخش «توضیحا و تئوریهای کلی» را تنها به جامعه‌شناسانی وا گذاشته‌ایم که در این زمینه استادند.

به خواندن عنوان کتاب ما که «خانواده ایرانی در دوران پیش از اسلام» باشد، نباید درباره وسعت موضوع به اشتباه افتاد. درست است که در جریان این کتاب تقریباً همه تاریخ خانواده ایرانی را از آغاز تا استیلاء اسلام در مد نظر گرفته‌ایم، اما، از لحاظ تاریخی، توجه و علاقه‌مان، بیشتر از هر چیز دیگر، به دوره‌ای بوده است که در جریان آن «مجموع گسترده‌ای از عناصر مختلفه که تیره را به وجود می‌آورد، به تعدادی خانواده جداگانه و برخوردار از استقلال منقسم می‌گردد»، و هر کدام از این خانواده‌ها منافعی را که ویژه خودش است، همچنان که خود مقتضی می‌داند، سروسامان می‌دهد، و خلاصه، به هنگامی که گروه، به برکت اوضاع و احوال بیرونی و حوادث و عوارض، به اوج پختگی خود می‌رسد، و (به قول ا. دورکم - سالنامه جامعه‌شناسی - مجلد یازدهم، صفحه ۳۶۶) تعدد اجاقهایی که کار و کوششی متفاوت و مختلف و مستقل دارند، جانشین زندگی واحد و متجانس سرآغاز می‌شود، به تأکید و تفصیل سخن گفته‌ایم. و چون در بند آن بوده‌ایم که خانواده ایرانی را، به هنگامی که به مرحله سرنوشت ساز تحول خود رسیده است، توصیف کنیم، چندان که خواسته‌ایم، درباره قرن پنجم و ششم و هفتم بسط مقال داده‌ایم، دوره درخشانی که دوره آزادی و رهایی ایران از بند قرون وسطانی است که همان تهاجمهای بالکانیها که تاریخ نویسان غرب عادت دارند جهان‌نگشایی اسکندر بخوانند، در ورطه آن انداخته بودش...

1. La famille celtique. Etude de droit comparé.

چون خانواده‌ای که بررسی می‌کنیم، گروهی زردشتی است، و از قضا، جامعه زردشتی پستیها و بلندبها و انقلاب روزگارا را پشت سر گذاشته است و تا عصر ما زنده مانده است، توسعه و شکفتگی برخی از قضایای خانوادگی را تادوره پس از ساسانیان دنبال کرده‌ایم. این گشت و گذار سریع در خلال قرون و اعصار که هرآینه - ووانگهی، به روا - مایه هراس مورخ می‌شود، نباید مایه تعجب و حیرت جامعه‌شناس گردد، چه، هرچند که زمان کارهای مردان تاریخ را نابود می‌کند، هرچند که امپراتوریا را واژگون می‌کند و طرزتفکر و افکار فرد را تغییر می‌دهد، و خلاصه، هرچند که به نظر مورخ به صورت سلسله تغییرها و انقلابهایی نمودار می‌شود، به عکس، در عناصر اصلی و مسائل اساسی زندگی خانوادگی تأثیری به منتهی درجه معتدل و به منتهی درجه ملایم دارد. پس، اختلاف مهمی در میان گروه قرن ششم و گروه قرن دهم یا سیزدهم نیست. بدیهی است که غرض ما از این سخن آن نیست که خانواده زردشتی دوره اسلام رسوم و آداب و نهادهای اصلی قرن خسرو بزرگ یا همه ویژگیهای قرن سوم در گروه خانوادگی این قرن دست نخورده مانده باشد. اما، علی‌الاطلاق، در آن زمان بسیار معلوم و معین مکتب کرده‌ایم که امپراتوری شرق، یعنی آنچه به دست ایرانیان شکل یافته بود، تقریباً به همان صورتی که بود، به دست خلفای اسلام افتاد، در آن دوره‌ای که در قلب ایرانی مذهبی تازه جانشین آیین زردشت شد. با همه این چیزها باید دانست که تاریخ خانواده ایرانی امروز چیزی جز تاریخ گروه کهن و باستانی ایرانی نیست و نمی‌تواند باشد. و بدین گونه باید اعتقاد داشت که خانواده ایرانی امروز بر پایه همان خانواده کهن پدید آمده است و از این رو استناد به نفوذ عاملی دیگر بیهوده است، چه، به همان گونه‌ای که هنر مسیحی ارمنستان هیچ رابطه‌ای با هنر گوتیک gothique ندارد و به همان گونه‌ای که معماری مغرب صدهزار فرسنگ از هنرانی و آثار ایران دور است، به همان گونه هم خانواده ایرانی از خانواده عرب به اندازه گروه خانواده فرانسوی از گروه خانواده مسیحیون قفقاز فاصله دارد. اما باید توجه داشت که خانواده مسلمان ایرانی و خانواده مسلمان عرب مثل خانواده‌های مسلمان کشورهای دیگر خانواده‌هایی وابسته به دین حضرت محمد (ص) هستند و مذهب اسلام که بویژه مذهبی جهانی است نمونه‌ای به

وجود نمی‌آورد که اسیر چارچوبی تنگ باشد.

ایرانی راه اسلام را مطابق حوائجی که به حسب عادت داشته است و مطابق تمایلها و علاقه‌هایی که زاده وراثت بوده است در پیش گرفت. حتی می‌توانیم بگوییم که در راه پیشرفت اسلام گامهایی بلند هم برداشت. پس نباید درباره معنی کلمه‌های «پیش از اسلام» که در سرآغاز این پژوهش دیده می‌شود، گرفتار اشتباه شد، زیرا که، به نظر ما، با وجود آیین زردشتی و بت پرستی عرب و آیین اسلام، همیشه خانواده‌ای به نام خانواده ایرانی، و خانواده‌ای به نام خانواده عرب، وجود دارد و در میان این دو خانواده، امروز، همان تفاوتی هست که بیشتر از هزار سال پیش وجود داشت!

رسم این است که چون قصد توصیف بنیان و نحوه عمل گروه خانواده، از لحاظ جامعه‌شناسی، در میان باشد، بخشی از کتاب به مطالعه مجموع عناصر متشکله، یعنی حجم و فشردگی آن تخصیص داده شود. این تکلیف، بیشتر از هرچیز دیگر، برای آن به گردن ما است که گروهی که می‌خواهیم به بررسیش پردازیم، اغلب سازمانی زنده است. اما، به گمان ما، باید اذعان داشت که چنین روشی همیشه قابل اطلاق بر بررسی خانواده‌ای نیست که قرن‌ها پیش مرده است، و گروهی است که می‌توان گفت به شکل سنگواره درآمده است. در حقیقت، در سطور گذشته، خانواده امروزی را وارث مستقیم گروه کهن گفته‌ایم. اما این نکته نتیجه استقراء و تجربه است، استنتاجی شخصی از بررسی خودمان است. پیش از آغاز کردن این بررسی، یعنی «پیش از تجربه»، دور از احتیاط بود که روشی را درباره گروه باستانی به کار ببریم که به حسب معمول در بررسی خانواده امروز به کار برده می‌شود. از این رو، در این کتابی که راجع به خانواده ایرانی در ایام پیش از اسلام نوشته شده است، پیش از هر چیز نظری کلی درباره ترکیب، و در عین حال تحول کلی جامعه خانوادگی ابراز داشتیم. می‌بایست به «زمان»، مرور ایام و دهور، و دگرگونیهای نادیدنی اما ژرفی توجه داشته باشیم که این عامل، به حسب معمول، در آغوش خانواده پدید می‌آورد.

محال و ممتنع بود که ناگهان مطالعه گروه ساسانی را آغاز کنیم، اما پیشاپیش، گذشته و منشاء و خلاصه، تاریخ این گروه را شرح ندهیم. و باید بی‌درنگ بگوییم که، برای این

کار، به قول معروف به عهد دقیانوس نرفته‌ایم تا دربارهٔ سرآغاز خانوادهٔ ایرانی نظرهای خیالپرستانه یا توضیح‌های دلفریبی بدهیم که هرآینه بس می‌بود که ما را از راه به‌در ببرد و پیش از هنگام، در راه‌های دور افتاده و بی‌پایانی سرگردان کند. یگانه کاری که کرده‌ایم این است که جسارت نموده‌ایم و سرآغاز بخش اول کتابمان را به یادآوری منشاء «دودمانی» گروه ایرانی، به گونه‌ای که از کتیبه‌های ایرانی و بررسی متون مقدسه برمی‌آید، تخصیص داده‌ایم.

دربارهٔ منشاء اختیارهای «حاکم مطلق» (Despote)، یعنی پدر خانوادهٔ کهن، هرآینه می‌بایست سکوت پیش گیریم و قدرت مطلقهٔ او را زادهٔ اختیاریایی که پدر در قبال اتباع خویش دارد و اغلب بسیار در حد اعتدال است، ندانیم. این اشتباه که در زمان پیشین بسیار شیاع داشت و دورکم از این بابت تی. دابلیو. ال. لنسپاک (C.W.L. Lunsbach) مؤلف کتاب (دولت و خانواده در روم قدیم، لندن، ۱۹۰۸) را در مجلد یازدهم سالنامهٔ جامعه‌شناسی (پاریس ۱۹۱۰) سرزنش کرده‌است، اشتباهی است که در مطالعه‌ها و تحقیق‌های گ. گلوئس Gustave Glotz دربارهٔ یونان (مجموعهٔ تاریخ عمومی گ. گلوئس) نیز دیده می‌شود و عبارت از این بوده است که به پدر جامعهٔ دودمانی همان قدرت مطلقه‌ای در قبال زیردستانش اسناد داده شود که چندی دیگر «حاکم مطلق» در قبال خانوادهٔ خود به کار می‌بندد. و این اشتباه، اشتباهی است که از نزدیک به آن برخوردیم. فراموش کردیم بگوییم و اینجا، بهنگام، در مقام مبادرت به یادآوری این نکته برمی‌آیم که تیرهٔ ابتدائی که منشاء خانوادهٔ باستانی است، نه به شیوهٔ «خودکامگی»، که بسیار آزادخواهانه و بسیار به شیوهٔ دموکراسی سازمان یافته است. چنانکه در جریان این کتاب گفته‌ایم، تیرهٔ ابتدائی ایرانی تقریباً به مانند گروه کافر Kafir، به صورتی که رابرتسن Robertson می‌نگارد، شکل گرفته است. رئیس این تیره، همان قدرتی را که چندی دیگر پدر خانواده دربارهٔ کسانش به کار بست، دربارهٔ اتباع خویش به کار نمی‌بست. از هم اکنون یادآور می‌شویم که اختیارهای پدر خانوادهٔ ایرانی، به تدقیق نه همان اختیارهای پدر تیره است و نه آن «قدرت و اختیاری» است که در زمان پیشین در دست «پدرشاه» دودمانی بوده است. منشاء قدرت مطلقهٔ پدر، Potestas، یادگار دوره‌ای

است که با انحلال تیره، مداخلهٔ بی‌انقطاع افراد تیره Clansmen در گروه خانوادگی نقصان می‌پذیرد. انقطاع ناگهانی این قدرت نظارت، استخلاص مطلق «خانه سالار» ازرق تیره، اگر سرآغاز و منشاء خودکامگی و قدرت مطلقه نباشد، مرحلهٔ اوج این قدرت است.

پس خواسته‌ایم آن وضع تاریخی را نشان بدهیم که باعث شکفتگی جامعهٔ خانوادگی و تولد این جامعه از تیرهٔ ابتدائی شده است. آنگاه، ویژگیهای خانوادهٔ باستانی را یکایک بررسی کرده‌ایم و مراحل عمده‌ای را نشان داده‌ایم که خانواده را به نخستین قرون تاریخ میلادی و خلاصه، به بحبوحهٔ دورهٔ ساسانیان سوق می‌دهد.

در این نیمهٔ دوم بخش اول کتابمان دگرگونی‌هایی را که از لحاظ مادی و معنوی پدید آمده است، و باعث تحول فشرده‌گی حجم گروه ساسانی شده است در مد نظر گرفته‌ایم تا بتوانیم بویژه دربارهٔ وضع و معنی تحول گروه ایرانی در قرن ششم به تأکید سخن بگوییم.

در بخش دوم به لب موضوع پرداخته‌ایم تا سازه‌های بنیادی جامعهٔ خانوادگی و نحوهٔ کارشان را تا سرحد امکان بررسی کنیم. و این بخش کتاب ما است که به مطالعهٔ قرابت، به عنوان نهاد، تخصیص یافته است.

جامعه‌شناسی برای بررسی گروه امروز یا هر گروه باستانی که مایهٔ مطالعه‌ها و بررسی‌های بسیار شده است، حکم می‌کند که پیش از هر چیز بنیان رابطهٔ قرابت، سپس، چیستی و چگونگی، و سرانجام انحلال آن، علی‌الجمال و علی‌الاطلاق بررسی شود و این کار، دور از هرگونه توجهی، به اقسام مختلفه و انواع عرفی یا شرعی که به حسب معمول تشخیص آن در قرابت عادت شده است، صورت بگیرد. از بخت بد ما، خانوادهٔ ایرانی دورهٔ پیش از اسلام تا کنون مایه و موضوع هیچ بحث کلی نشده بود، و قرابت مدنی یا قانونی در ایران قدیم، با آن صور و اشکال و انواع و اقسام مختلفهٔ خود، شناخته‌تر از این بحثی که می‌خواستیم از لحاظ جامعه‌شناسی در آن باره صورت بدهیم، نبود. و به این سبب است که بحث سه‌گانه (بنیان رابطهٔ قرابت، چیستی و چگونگی، و انحلال رابطهٔ قرابت) فدای بحث مفصل و مشروح و فدای بحث به حسب

انواع و صور و اشكال شد، بحثی که هنوز بیشتر از آنکه به جامعه‌شناسی بستگی داشته باشد به فرهنگ عامه و حقوق بستگی دارد.

در واقع، در این بخش دوم، چند فصل را وقف بررسی پیوند زناشویی، يك فصل را وقف بررسی فرزندخواندگی، فصلی دیگر را وقف نسب مشروع (پدر و فرزندی یا مادر و فرزندی) و خلاصه، یکی از واپسین فصول را وقف بررسی روابط دیگر قرابت، یعنی قرابت بواسطه La Parenté médiate کرده‌ایم. پرستش نیاکان، وراثت، سوگواری و ولایت موضوع واپسین فصل این بخش دوم شده است. چنانکه دیده می‌شود، به خلاف آنچه، به حسب عادت، در بررسیها و مطالعه‌های کنونی صورت می‌گیرد، فرقی را نشان داده‌ایم که دورکم، در مجلد یازدهم سالنامه جامعه‌شناسی (صفحه ۳۴۰) در میان وصیت و فرزندخواندگی آرزو داشت. در واقع، چنانکه این جامعه‌شناس بزرگ بر و. اردمان (W. Erdmann) «تطور آزادی وراثت در حقوق روم»، مجله حقوق تطبیقی، شماره ۲۱، سال ۱۹۰۸^۱ خرده می‌گرفت، عده‌ای از فقهاء و فلاسفه دستخوش این غفلت و اشتباه شده‌اند که دو نهاد وصیت و فرزندخواندگی را از یکدیگر تمیز نداده‌اند. چنانکه دورکم می‌گفت، در اواخر عهد باستان بود که اختلاط حقیقی در میان عمل وصیت و عمل تعیین وصی یا مجری وصیت برای خود، روی داد.

در این تحقیق، با همین پدیده سروکار داشتیم. پیش از ما، در قرن نوزدهم و حتی پیش از جنگ بزرگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ نیز، ایران‌شناسان رسم تعیین وصی برای اجرای وصیت را با رسم فرزندخواندگی ایرانی که نمی‌شناخته‌اند، پاك اشتباه می‌کردند. وانگهی، اشتباه ایشان برآیند منطقی منابعی بود که در آن زمان در اختیار داشتند. در واقع، ایرانیان، پس از تحول و تطوری صدها ساله سرانجام شخص واحدی را پسر خوانده و وصی خودشان کرده بودند. اما چنانکه در جریان این کتاب اثبات کرده‌ایم، این

1. die Entwicklung der Testierfreiheit im römischen Recht. Zeitschr.f. Verg. Rechtswiss. XX1, 1908

امر چیزی است که صدها سال پس از سقوط سلسله ساسانیان تحقق قاطع یافته است. در قرن ششم، به خلاف تصور اسلاف ما، در ایران میان فرزند خواندگی و وصایت، در میان پسر خوانده و کسی که برای سپردن وصایت به دست او، برگزیده می‌شد، فرقی بارز بود.

پس از اتمام بررسی بخش درونی گروه، دیگر کاری جز ملاحظه روابط گروه با بیرون بر ایمان نمی‌ماند. این بخش پژوهشمان برای ما اسباب زحمت بسیار شد، زیرا که نقصان منابع، به انضمام عدم و فقدان مطلق هرگونه تحقیق کلی و جزئی درباره جامعه ایران در دوره ساسانیان، بر سر این دوراهی انتخاب قرارمان داد که یا از این بخش چشم‌پوشیم یا اینکه تنها درباره برخی از مسائل که به جامعه خانوادگی ارتباط داشته است، به بحثی بسیار مفصل بپردازیم. آنچه در پیش گرفتیم، راه حل دوم بود. اغلب ناگزیر شدیم که در جایی که می‌بایست به بررسی روابط خانواده با صنف، طبقه و خلاصه دولت بپردازیم، کاری جز بررسی روابط فرد با دنیای بیرون از خانه و خانواده نکنیم. از این رو، در بخشی که گفتیم، درباره شخصیت مذهبی، حقوقی و اقتصادی گروه نظری کلی دادیم و بس.

پیش از اقدام به این پژوهش، نظر به تعداد مقاله‌ها و کتابهایی که در خلالشان بیش و کم به وجه مستقیم یکی دو قسمت موضوع ما بررسی شده است، چنین پنداشته بودیم که هرآینه برای بررسی خانواده ایرانی، اسناد و بررسیهای نسبتاً پرمایه‌ای وجود دارد. با این همه، توهم بسیار زود از میان رفت. در حقیقت، همه این مقاله‌ها و کتابها، با آن عناوین فریبنده‌شان، جز چیزی بسیار اندك در بر نداشت. اطلاعاتی ناچیزی که از اینجا و آنجا برگرفته شده بود، اساس پژوهشی را در این میان به وجود می‌آورد که اغلب مبتنی بر تصوّرهای نادرست و آمیخته به اشتباه بود، و ناگفته نماند که اکثر این تصوّر‌ها یا بر پایه غلط‌خوانی متون یا بر پایه تفسیر تجربی و شخصی پدیده‌های اجتماعی استوار شده بود. در این جا باید بصراحت اذعان کنیم که به خواندن این صفحه‌ها، ابتداء گرفتار یأس شده بودیم. حقیقتاً چیزی در آن میان می‌توانست وجود داشته باشد که مایه و موضوع پژوهشی بشود؟ سپس، واگوییهای مؤلفین که به نوشته‌هایشان مراجعه

کرده بودیم، ما را به این فکر انداخت که مستقیماً به سوی منابع و نصوص برویم، و به نیکوترین ترجمه‌ها، و حتی اغلب به متون نیز مراجعه کنیم. آن وقت چندین سند بسیار پرارزش پیدا کردیم که درست است که پاره نوشته‌هایی بود اما در پرتو تفسیری مبتنی بر روش شناختی و جامعه‌شناختی، این فایده را داشت که در بررسی قسمتهای تاریک یا جاهای بغایت آشفته و پیچیده‌ای روشنمان کند که افسوس در این متونی که بسیار بد به ما انتقال یافته است، سخت فراوان است.

منابع بی واسطه‌ای که محل مراجعه ما شد، به استثنای کتابهای زند (گاهان و اوستای تازه)، پاره نوشته‌ها و متون پهلوی است. و این متون پهلوی بندرت به زبانی دیگر برگردانده شده است یا بندرت تفسیرهایی درباره‌شان نوشته شده است.

بویژه آن متونی در این میان دارای چنین وضع و حالی است که به موضوع ما ارتباط مستقیم دارد یا از لحاظ جامعه‌شناسی حائز ارزشی است. منظور ما در اینجا، مادیکان هزار دادستان Mātikān - i - hazār - Datastān است، متن بسیار مهمی که نخستین بار به اهتمام جیوانجی جمشیدجی مودی Jivanji Jamshedji Modi و هیریدت. د. انکلساریا Ervad T. D. Anklesaria، به عنوان مادیکان هزار دادستان انتشار یافته است. - [چاپ عکسی... به اهتمام مودی، پونا Poona، ۱۹۰۱ - و قانون نامه یا مجموعه قوانین پارسیان در دوره ساسانیان یا مادیکان هزار دادستان، بخش دوم، به اهتمام هیریدت. د. انکلساریا، بمبئی ۱۹۱۲].

در واقع، این مجموعه که درباره‌اش سخنها گفته شده است، جنگی یا جنگواره‌ای بیش نیست، و این جنگواره که بسیار بد ساخته و پرداخته شده است، مجموعه آراء و احکامی است که بزرگترین داوران ایران در قرن پنجم و اوایل قرن ششم درباره موضوعهای گوناگون داده‌اند. نقش شخص مؤلف، فرسخ و هرامان Farrox-Ī-Vahrāmān که این آراء و احکام را گرد هم آورده است، در این میان مجهول می ماند، زیرا که جز نام فقیهی که حکم از نوشته‌های وی برگرفته شده است، چیزی به دست نمی دهد. پس، این کتاب، کتابی نیست که برای استفاده عوام فراهم آمده باشد و بتوان بدان مجموعه قوانین گفت... که اثری چون اثری فقهی است که در خلال آن به

نابسامانیها و تناقضهایی بر می خوریم و اغلب درباره موضوعی واحد چندین حکم از فلان یا بهمان فقیه می بینیم که هر یک با دیگری تباین دارد. بی درنگ می توان به خطر چنین کتابی پی برد، زیرا که آراء و احکام آن که به منتهی درجه آزادی و بی پروایی و حتی گاهی هم سرسری و بی تأمل داده شده است، همیشه با حقوقی که به حسب معمول در ایران دوره ساسانیان به کار بسته می شده است، مطابقت ندارد. کریستیان بارتلمه Christian Bartholomae که بخشی چند از این کتاب را به عنوان «دربارۀ حقوق دوره ساسانیان»، گزارشهای فرهنگستان علوم هایدلبرگ، بخش تاریخ و فلسفه - ۱۹۱۸ - ۱۹۲۰ - ۱۹۲۲ - ۱۹۲۳ -^۱ انتشار داده است، چنانکه خود نیز اذعان دارد، در این توده تناقضهای آشکار سردرگم می مانده است و به اشکال می توانسته است راه به جایی بیرد. در مقابل همین اشکال، ما، به اتکای تاریخ، چنین پنداشتیم که این تباینها اغلب به تعالیم دو مکتب در زمینه حقوق بستگی دارد، یکی مکتب سنت پرست که به زیر بار هیچ اندیشه تازه‌ای نمی رود و نومیدانه به حقوق کهنه قرن پنجم در آویخته است، و دیگری، مکتب آزادیخواه و جوان که درهایش به روی هر اندیشه تازه باز است و بیشتر از آنکه به اصول و قوانین سختگیرانه حقوقی که زاده الهامهای کتب مقدسه بوده است، توجه داشته باشد به تحول معنوی و مادی قرن ششم توجه دارد. چنین گمان بردیم که در این میان دو تصور هست که یکی کهنه و دیگری نو است. این فرض پیش از هر چیز، امکانی فراهم آورد که در پرتو آن بتوانیم عقیده فقهاء را با هم آشتی دهیم و، پس از آن، به تشریح مراحل عمده‌ای بپردازیم که حقوق ایران در قرن خسرو بزرگ از آن گذشته و نرم تر و مردمی تر شده است. کتابی که بارتلمه انتشار داده است، متضمن نزدیک به بیست رأی (دادستان dādestān) است که به وجه مستقیم به «حقوق خصوصی» در ایران ارتباط دارد. این آراء، به رغم تعداد محدودشان، بسیار یاریمان داد و در سایه شان توانستیم مسائلی چون فرزندخواندگی، حق برداشت از میراث مشترک، و

1. Zum sasanidischen Recht. I-V, Sitzungsbericht der Heidelber. Akad. der Wissensch. Phil-hist. Klass., Heidelberg, 1918, 1920, 1922, 1923.

شخصیت حقوقی گروه خانوادگی را که از لحاظ بررسی خانواده اغلب از اهم مسائل است، روشن کنیم.

به استثنای این منبع مهم و اساسی، بویژه با مجموعه‌های احادیث (روایات) سروکار داشتیم. در میان این مجموعه‌ها، مجموعه‌هایی هست که اندکی پس از سقوط ساسانیان به زبان پهلوی نوشته شده است و، به نحوی کم و بیش مستقیم، از حقوق خصوصی قرن هفتم و قرن ششم آگاهمان می‌کند. کتابهای دینکرد [دینکرت]، دادستان دینیگ (dādestan ī dēnīg) و شایست ناشایست اهم این مجموعه‌ها است. سپس، نوبت به توده نابسامان روایات مزدایی می‌رسد که به قلم دستوران و مستقیماً به زبان پارسی نوشته شده است. روایات داراب هرمزیار که در بمبئی انتشار یافته است و صدر نثر اغلب به طرزی بسیار مستقیم، رسوم و آداب دوره ساسانیان را روشن می‌کند. بویژه از این لحاظ به این کتابها اعتماد یافتیم که آثار دستوران بسیار دانا و بسیار اهل دقت و امانت هستند، و از این گذشته، بازتاب روایت‌های کهنتر پهلوی یا طنین آن کتابهای قرن ششم هستند که بدبختانه گم شده‌اند.

در کنار این کتابها که به دست مزداییها نوشته شده‌اند، باید از سه کتاب پارسی سخن گفت که می‌توان، به شرط مراجعه باریک اندیشانه و تیزهوشانه به مطالبی که در بردارند، هر سه را از اهم منابع شمرد. غنای شاهنامه فردوسی ما را از تذکر محاسن و مزایای آن به عنوان منبع جامعه‌شناسی ایران باستان معاف می‌دارد. اما دو کتاب دیگر هم هست که اغلب به دیده افعال به سوشان نگریسته شده است، در صورتی که هر دو، از لحاظ بررسی جامعه ایرانی در ایام پیش از اسلام اهمیتی اساسی دارند. نامه تنسر که در قرن هفتم به قلم دادوه (دادبه) دادگشنسپان Dādhveh-i-Dadghoshnaspan - همان کسی که بیشتر به نام عربی ابن المقفع شهرت دارد - نوشته شده است و جز ترجمه پارسی آن به قلم حسن بن اسفندیار، مؤلف معروف تاریخ طبرستان، چیزی در دست نداریم، می‌تواند سندی مهم و بسیار گرانبها درباره قرن خسرو بزرگ شمرده شود. ویس و رامین که هیچکس پیش از ما توجهی به آن ننموده بود، ترجمه داستانی به شعر پارسی است که به دست فخرالدین اسعد الاستربادی الفخر الجرجانی - که ما فخرایرکانی - Hyrcanie - فخر گرگانی - می‌خوانیم و بس، صورت گرفته است، و اصل آن داستانی

به زبان پهلوی است که، به گمان ما، شاید از آثار دوره اشکانیان باشد. این ترجمه که نخستین بار در سال ۱۸۶۵، در کلکته، به اهتمام و.م. لیز W. M. Lees و احمدعلی انتشار یافته است، و بار دوم، در سال ۱۹۳۵، در تهران، به اهتمام مجتبی مینوی به حلیه طبع آراسته شده است، هرگز چندان که به حسب معمول گمان برده می‌شود، دور از امانت نیست. مناسک و رسوم و آداب مزدایی و دأبها و عادات‌های اشکانیان که این کتاب برایمان باز می‌گوید، به تدقیق، با اطلاعاتی که تاریخ درباره ایران باستان به دست می‌دهد، مطابقت دارد. این کتاب، به عنوان منبع، شایسته آن است که در زمینه زبان پارسی همتا و همپایه یادگار زیربان - [ایاتکارزیربان Ayâtgar-i- Zarîrân] شمرده شود که به اهتمام امیل بنونیست بازسازی شده است. و ما، در آنجا که به توصیف و تشریح مراسم و جهان بینیهای کاملاً ایرانی ارتباط دارد، در استفاده از این کتابهای شایسته و سودمند تردیدی به دل راه ندادیم.

و اما درباره شهادت‌های مصنفین کهن باید بگوییم که این شهادتها چندان در کتابها آورده شده است که اغلب خودمان را از تحقیق در آن بهره معاف دیدیم. این شهادتها که گاهی اهمیتی اساسی دارد، اغلب از موضوع بسیار دور است و علی‌العموم، نظر به فقری که در آن میان دیده می‌شود، نمی‌تواند به کاری جز بازبینی اطلاعاتی بیاید که از منابع دست اول گرد آورده می‌شود. طبعاً شهادت‌های یونانیان و رومیانی که در عصر ساسانیان می‌زیسته‌اند، از حیث ارزش نمی‌تواند همپایه اطلاعات‌های گرانبهائی باشد که تعالی و طبری، البیرونی و نظام‌الملک و ابن اسفندیار و مرعشی گرد آورده‌اند.

بررسیهایی که جابه جا درباره زردشتیان امروز یا ملل و اقوام ایرانی دیگر، از قبیل تاجیکهای آمودریای علیا، کافر ها Kafirs و دیگران به همت انکتیل دوپرون Anquetil-Duperron، اویفالوی Ujfalvy، شولتسن Schulze و رابرتسن Rabertson صورت گرفته است، وجوه مقایسه‌بی همتایی میان جامعه امروز و جامعه قرن ششم برای ما فراهم آورده است. بررسیها و پژوهشها درباره پارسیان هند به دست منان Menant و در دوره ای نزدیکتر به دست مودی [مراسم مذهبی و آداب و رسوم پارسیان، بمبئی - ۱۹۲۲- Religious Ceremonies and Customs of the Parsees] به حسب مقاله‌هایی که این مؤلف برای «دائرةالمعارف مذاهب و اخلاق دکتر هیستینگز Encyclopoedia of Religions and Ethics- Hastings» نوشته است، گرد آورده

شده است. و خلاصه، دربارهٔ رسوم و آداب ایرانیان امروزی که در پرتوشان می‌توان به تشریح بسیاری از چیزها پرداخت که از سوی دیگر آمیخته به ابهام و تردید است، به تجربهٔ ناچیز خودمان اکتفا کرده‌ایم.

یگانه تحقیق کم و بیش مهم دربارهٔ مسائلی که به حقوق خصوصی ایران باستان ارتباط دارد، تحقیقی است که کریستیان بارتلمه، روی هم رفته باعجلهٔ بسیار، صورت داده است. کتاب وی به نام زن در حقوق ساسانی *Frau im sasanidischen Recht* چیزی جز متن نطقی نیست که در اواخر زندگیش در ده دوازده صفحه انتشار یافته است. این دانشمند در کتاب کوچک خویش، فرصت نیافته بود که دربارهٔ مسأله به تعمق بپردازد. تصور او که می‌خواست زن دورهٔ ساسانیان راشیء و ملک حقوقی *Rechtsobjekt-objet de droit* نشان بدهد تصویری تأسف بار و دردآور است، چه، به آن گونه‌ای که در پایان فصل مربوط به ازدواج اثبات کرده‌ایم، زن ایرانی در قرن ششم هرگز «شیء» نبوده است، زیرا که می‌توانسته است مالک باشد و طبق نظام جدایی‌داریی «فک شرکت اموال» زندگی کند. و موس *Mauss* حق داشته است که در مجلد اول سالنامهٔ جامعه‌شناسی (دورهٔ تازه - پاریس ۱۹۲۵) در صفحهٔ ۶۳۱، در مقام سخن گفتن از این جزوهٔ کوچک بگوید که «روشن و آشکار است که باید همهٔ این اسناد را با دقت بیشتر بررسی کرد.» تا آنجا که اطلاع داریم، پس از بارتلمه، هیچکس به استثنای ارتور کریستنسن *A. Christensen* فرصت نیافته است که به بررسی زندگی خصوصی در ایران باستان بپردازد. این ایران‌شناس برجسته که در کتاب خویش «شاهنشاهی ساسانیان - ملت، دولت، دربار» [سال ۱۹۰۷] بیشتر از پنج صفحه از دویست صفحه را وقف «خانواده و جامعه» نکرده بود، به قرار معلوم مجال به دست نیاورده بود که در کتاب ایران در دورهٔ ساسانیان [کپنهاگ - ۱۹۳۶] به سر این مسأله بازگردد، اگر چه در خلال این مدت، بررسیها و پژوهشهای بارتلمه دربارهٔ مادیکان هزار دادستان *Mādigān - Ī- hazār dādestān* وجود داشته است. آنچه مؤلف، بویژه دربارهٔ فرزند خواندگی می‌گوید چندان پذیرفتنی نیست، زیرا که اطلاعاتی خویش را اغلب از یکی از روایت‌های ساده پهلوی دادستان دینیگ برمی‌گیرد.

در اینجا، برای آوانویسی واژه‌های اوستایی و فارسی باستان *alt Iranisch* رسمی

را پیروی کرده‌ایم که از زمان بارتلمه طبق خطی که «واژه‌نامهٔ ایرانی باستان *Altiranisches Wörterbuch* - استراسبورگ - ۱۹۰۴» توصیه کرده است، بر رسمها و قاعده‌های دیگر تفوق یافته است. دربارهٔ املاهای کلمه‌های پهلوی پیروی حروفی کرده‌ایم که ه. س. نیبرگ [نوبری] *H. S. Nyberg* در کتاب راهنمای زبان پهلوی *Hilfsbuch des Pehlevi* - اوسالا *Uppsala* - ۱۹۲۸ - ۱۹۳۱ - به کار برده است^۱ و اما دربارهٔ کلمه‌های پارسی متابعت املاتی کرده‌ایم که ه. هوبشمان *H. Hübschmann* در مطالعه‌های ایرانی *Persische Studien* - استراسبورگ - ۱۹۰۵ - به پاول هرن *P. Horn* توصیه کرده است.

آوانویسی لاتینی کلمه‌های هندی، هربار که ناگزیر از نقل این کلمه‌ها بوده‌ایم، از روی رسم الخط منبع اصلی خودمان در این زمینه، یعنی کتابهای جی. جالی *J. Jolly* صورت گرفته است. و دربارهٔ کلمه‌های زبان عربی از آوانویسهای گوناگون و زحمت‌افزا و اسباب اشتباهی که مکتبهای گوناگون متخصصهای زبان و ادب عرب توصیه کرده‌اند، پرهیز کرده‌ایم تا تلفظ طبیعی کلمه‌ها را در مد نظر بگیریم. از آن عادت زبان‌بار و آمیخته به خود کامگی عده‌ای هم دوری جسته‌ایم که دلشان می‌خواهد که آن کلمه‌های زبان عربی را که سالهاست در زبان فارسی پذیرفته شده است، به شیوهٔ اعراب تلفظ فرمایند.

شناخته‌ترین اعلام طبق رسم معمول و متداول و به شکلی که مصطلح است نوشته شده است. و دربارهٔ نامهای اماکن نیز رسم معمول در زبان فرانسه را پیش گرفته‌ایم.

در نتیجه، گذشته از بیست و پنج حرفی که الفبای فرانسه در اختیار ما می‌گذاشت، برای اصطلاحهای بیگانه، علائم ذیل را به کار می‌بریم:

۱) واکه‌های تکیه بر *ā - ē - Ī - ō - ū*، چنانکه می‌دانیم، حروف مصوتةٔ مدوده هستند. در مورد زبان اوستا باید حرف *ə* (وارونه) را بر این حروف افزود که مصوتی

۱. به راهنمایی اهل فن و برای مزید فایده، در این ترجمه برای آوانویسی واژه‌های فارسی میانه (پهلوی) تا حدود امکان روش مختار و مقبول پهلوی دانان امروز یعنی شیوهٔ فرهنگ مکنزی *A concise Pehlevi Dictionary* را پیروی کرده‌ایم.

کوتاه است، و چون در میان دو صامت قرار بگیرد تلفظی چندان محسوس ندارد. حرف \tilde{a} (ā) یی که o بر سر دارد) تقریباً تلفظی مثل ô خواهد داشت، همچنانکه در زبان فرانسه در کلمه Saône دیده می‌شود.

۲) دربارهٔ صامتها، به استثنای حروف یونانی $\theta, \gamma, \delta, \beta$ و χ که جانشین حروف مرگبه‌ای چون dh - v - gh - ق - غ - th - ت - kh - خ شده‌اند، حروف صافرهٔ اسلاوها - ċ - ħ - š - ž را به کار می‌بریم که در واقع برابریهای tch - dj - ch - و z هستند. و دربارهٔ تلفظ صامتهایی چون t و n که ویژهٔ زبان اوستایی هستند، همین قدر بگوییم که بیش و کم به ترتیب مثل تلفظ tt و gn در کلمه‌های crevette و charlemagne فرانسه است.

در نوشتن اعلام از گذاشتن نشانه‌هایی روی حروف بزرگ چشم پوشی کرده‌ایم. هربار خواننده به این اسمها برخورد، می‌تواند به فهرست الفبائی کتاب که تلفظ یکایکشان را، در خلال آن، میان پرانتز آورده‌ایم، مراجعه فرماید.

چنین می‌پنداریم که به رغم ناهمگونی و پراگندگی و نوشته پاره بودن منابعی که داشته‌ایم، هر مسأله‌ای را، تا حدود امکان، جداگانه و در جای خودش بررسی کرده‌ایم و اسناد مختلفه را چون بساطی نگسترده‌ایم و بی آنکه توجهی به قدر و قیمت مربوطه داشته باشیم، همه را در این بساط رده بندی نکرده‌ایم و کنار همدیگر نهاده‌ایم. تا حدود امکان، و وقتی که موضوع بحثمان در کتابهای دیگری بوده است، از افزودن بار اسناد و برشماریهای بیهوده‌ای که هر آینه مطالعه کتاب را بیرون از اندازه دشوار می‌کرد، دوری جسته‌ایم. و با این همه به یاد داشته باشیم که این بررسی، بویژه، برای جامعه شناسان نوشته شده است و این جامعه شناسان همیشه به کتابها و اسنادی که به زبانهای مشرق زمین نوشته شده‌اند، دسترسی ندارند. و به این سبب است که در اکثر موارد خوانندگان را، تا حدود امکان، به ترجمه‌هایی حواله داده‌ایم که به زبانهای امروزی فرانسه و انگلیسی و آلمانی صورت گرفته است.

با این همه، امیدواریم که در برخی از جاها خشکی و بی‌باری «تفصیل» باعث دلسردی و بی‌زاری خوانندگان نشود. به خاطر داشته‌ایم که «رساله» پایان تحصیل پیش از هرچیز کاری تحقیقی است و نه اثری برای نشر میان مردم و در حد فهم

آنان... از این رو، اغلب لذت اظهارنظر بیرون از اندازه شخصی یا اطلاق و تعمیم ظاهر فریب را قربانی حقیقت و نقل سندی کرده‌ایم.

روی هم رفته، اگر با همهٔ این محذورها و اشکالها به کاری چنین تحقیقی دست زده‌ایم برای این بوده است که به یاری نیکخواهانه و نیروبخش استادان گرامی و برجسته مان، مسیو پ. فوکونه و مسیوامیل بنونیست که در جریان همهٔ این تحقیق از راه لطف و مرحمت راهنمای ما و ناظر پیشرفتهای آن بوده‌اند، سخت امید بسته بودیم. اگر در این رساله‌ای که دربارهٔ «خانوادهٔ ایرانی در دوران پیش از اسلام» نوشته شده است، چیزی شایستهٔ تحسین یافته شود، باید مولود راهنمایهایی دانست که این استادان گرامی و برجسته همیشه به ما ارزانی داشته‌اند.

بخش اول

نظری مجمل به تطوّر کلی گروه

www.KetabFarsi.com

۱. تطوّر خانواده ایرانی پیش از ساسانیان

ایرانیان در سرآغاز به تیره‌هایی بخش می‌شدند. چندی دیگر، این گروه‌ها منشأ خانواده‌ها و قبیله‌ها گشتند. بدین گونه سلسله‌مراتبی از مردم به شکل هرم بندبازان پدید آمد که خانواده هسته مرکزی آن بود. این خانواده ابتدائی، یکسره روح پدرسالاری داشت و اقتدار پدر، در آن میان، بی حد و حصر بود. یگانه نکته‌ای که هست، این است که تطوّر این نخستین گروه خانوادگی که زاده بی فصل تیره است، به تأثی صورت گرفت. بدینسان، در جریان دوره هزار و دویست سیصد ساله‌ای که از زردشت تا روزگار خسروان ادامه یافت، رفته‌رفته حجم قدیم و انسجام خود را از کف داد و سرانجام به آن شکلی رسید که در خلال این کتاب بررسی خواهیم کرد.

برای درک این تغییر شکل باید از گروه خانوادگی کهن که، به قیاس آنکه بی واسطه از تیره سرچشمه گرفته است، «سنخ و گونه هم تیرگان» نامش خواهیم داد، تصویری کلی داشته باشیم.

خانواده بزرگ کهنترین نمونه نوعی است که می‌شناسیم. ترکیب آن از این قرار است: در ملکی موروث که قابل انتقال نیست، پدر و مادر و فرزندان و نوادگان و برادران و خواهران و عروسان و دامادان و عموزادگان و عمه‌زادگان و دایی‌زادگان و خاله‌زادگان و بستگان دیگر، و خلاصه همه را زیر نظر رئیسی واحد، در پیرامون اجاقی واحد و برای برگزاری آیینی واحد و پرستشی واحد در زیر سقفی واحد گرد می‌آورد. این گروه، گروهی است که از تیره پدید آمده است. در مقابل، ترکیب گروه ساسانی، گروه قرن ششم میلادی، با نمونه‌ای مطابقت دارد که تحول و تکاملی بیشتر یافته است، چنین می‌نماید که خانواده این دوره، با پدر و مادر و فرزندان، حجمی بسیار کمتر از حجم نمونه تیره‌ای خود دارد: می‌توان گفت که آن وقت به ساده‌ترین صورت خویش درآمده است.

پس، در جریان این شانزده قرن بتدریج تغییر شکلی صورت گرفت، تحولی که از

مراحل عمده آن بدبختانه هیچ گونه اثری به جای نمانده است. اما، با اینهمه، به یاری مبادی و مبانی جامعه‌شناختی می‌توانیم شکل کلی آن را بازسازی کنیم.

چنین می‌نماید که انحلال تیره نتیجه انقلاب سریعی در بنیان اجتماع نبوده است، که نتیجه تغییر شکلی بوده است که به تأثی در اندیشه‌های مذهبی صورت پذیرفته است. به قرار معلوم این نهضت، در ابتداء، با گروه تیره‌ای ارتباط و ملازمه داشته است و در گوشه و کنار به پیدا شدن اجاق‌های تازه پدرسالاری اتصال می‌یافته است. و در این حیص و بیص بوده است که ناگهان در زیر فشار تبلیغ آیین زردشتی سرعتی پیدا کرده است که روز به روز بیشتر شده است... بدین گونه خانواده پر حجم از همان آغوش گروه تیره‌ای پدید می‌آمد. این مرحله، نخستین مرحله است.

این گروه باستانی، زمانی از مرحله سرنوشت‌ساز دیگری گذشت که شاهنشاهی هخامنشی بنیاد نهاده شد و پا به پای این حادثه، نخستین بار، پول و ثروت اقتصادی پیدا شد. و در سایه پیدا شدن پول و ثروت اقتصادی امکان تقسیم میراث و تقسیم خانواده بزرگ به چند خانواده کوچکتر دیگر پدید آمد. این تقسیم و تجزیه اجتناب‌ناپذیر میراث خانواده علامت مرحله بزرگ دیگری است که گروه خانوادگی ایرانی پشت سر گذاشت.

خلاصه، به واپسین مرحله این تحول که بررسیش همان موضوع رساله ماست، در قرن ششم میلادی پای نهاده شد و آن زمانی است که احکام قدرت پادشاهی، تشکیل کشوری تکامل یافته و آزادی مادی و معنوی فرد شتاب بیشتری به انحطاط اقتدار پدرسالاری داد و از همین رهگذر باعث انحطاط نهاد اقتدار مطلق پدر شد.

به اجمال چنین بود مراحل عمده تحول و تطور گروه خانوادگی در ایران پیش از اسلام... اما برای آنکه ویژگی‌های پیچیده این تغییر شکل را بهتر درک کنیم، باید در مقام شرح و تفصیل برآییم و ویژگی‌هایی را خاطر نشان کنیم که تأثیر تحول در جریان هر يك از این مراحل به نمایانترین وجه در آن به جای مانده است.

پیش از هر چیز اجازه بدهید که ویژگی‌های بنیادی نمونه گروه باستانی را روشن کنیم. خانواده کهن، از تیره که در اوستا زنتو zantav خوانده می‌شود، سرچشمه می‌گیرد.

پس، طبیعی است که خانواده ویژگی‌های بنیادی آن را نگه بدارد. از این رو، کتاب مقدس ایران در میان زنتو- و خانواده که سازمانش بر پایه نمونه تیره‌ای خودش استوار مانده است به مقایسه‌ای می‌پردازد.

در دوران گاهانی، یعنی در حدود قرن هفتم پیش از میلاد، مرکز گروه خانوادگی، دمانه dāmāna یعنی خانه است که دنگ‌پتویش dāngpatōiš، همان dominus لاتینی - خانه سالار = کدخدا - مثل صاحب اختیار مطلق بر آن فرمانروایی دارد. این خداوندگار، که کس دیگری جز پدر گروه نیست، عدالت خانوادگی را که نمانوبخته nmānōbaxta - و در زبان پهلوی مانبجشنیه mānbažišnīh - [بارتلمه Bartholomae، ستون ۹۳-۱۰] خوانده می‌شود، در حق زبردستان بسیارش یعنی نماینه nmānya به کار می‌بندد.

سرای شاهی، خانه رئیس، بر مبنای همین نمونه سازمان یافته است. یگانه چیزی که هست این است که از خانه خانوادگی بزرگتر است. این خانه، ویس - vīs - دهکده - است، و صاحب آن، ویس‌پیتیش vīspaitiš ثروتی بیشتر دارد و از قدرت و اختیاری برخوردار است که فراتر از مسکنش می‌رود. «قانون ویس» - vīs یا ویسوبخته vīsōbaxta - که این شهریار در حق خانواده‌اش به کار می‌بندد، بی‌گمان گسترده‌تر از قانون پدری ساده است، زیرا که هم پدر و هم شهریار است.

چنین است نامهای گوناگون منزل خانوادگی، پدر و اقتدار مطلق او که از طریق اوستا به دست ما رسیده است. اما، چون کلمه زنتو- از نظر لغوی با کلمه یونانی γένος (genos - نژاد) و کلمه لاتینی gens (تیره یا خانه‌ای که چند خانواده را در بر گرفته باشد) مطابقت دارد، بسیار محتمل است که زنتو ایرانی، در اصل، به معنی همان چیزی بوده است که کلمه‌های γένος و gens، نزد یونانیها و رومیها، داشته است، یعنی درست به معنی گروه تیره‌ای بوده است. یگانه چیزی که هست، این است که این گروه در آن دوره‌ای که تاریخش به دست ما رسیده است، تیره توتمی totémique نبوده است، که تنها تیره تکامل یافته‌ای بوده است که «توتم» دیگر برایش جز رمز و علامت خانوادگی یا جز نام معنی دیگری نداشته است. زنتوی که اوستا می‌گوید بسی بیشتر تحول یافته

است، زیرا که دیگر چیزی جز اصطلاح تقسیم‌بندی جغرافیائی نیست و جز کانتون canton معنی دیگری ندارد. و وقتی که از توپوگرافی و موضع‌نگاری به سوی «جامعه‌نگاری» برویم، زنتو حقیقی، مترادف کلمه γένος یونانی و کلمه gens لاتینهای کهن را باز خواهیم یافت و می‌توانیم اصطلاح ایرانی را به یاری بررسیهایی که دربارهٔ معادل یونانی و معادل رومی آن صورت گرفته است، روشن کنیم.

این γένος - zantav - gens چگونه سازمان یافته بود؟

تیرهٔ هندواروپایی، به قرار معلوم، بیش و کم به گروه تیره‌ای کافر kafir که رابرتسن Robertson سیاح انگلیسی در اواخر قرن نوزدهم وصف کرده است، مشابهت داشته است. چون دارای استقلال بوده است، به قرار معلوم، امور درونی و بیرونی را، با سیادت به منتهی درجه، اداره می‌کرده است. چنین پنداشته می‌شده است که اعضاء و افراد تیره از صلب قهرمانی خانوادگی، از صلب نیایی اسطوره‌ای آمده‌اند که در اصل شاید توتم کهنی بوده است. بدین گونه، در میان افراد تیره، رفته رفته قرابتی «بفعل» جانشین پیوند توتمی قدیم شده بود. حجم چنین گروهی ضرورتاً مهم بوده است. خدایی یا خدایانی رفته رفته جانشین «نیا-توتم» و قهرمانان بنیادی تیره شده بودند. «پدر-شاه» تیره بر زبردستانش تسلطی مطلق داشت، به محاکمه‌شان می‌پرداخت، در زمان جنگ فرمانده‌شان می‌شد و بر آنان فرمانروایی می‌کرد. و پس از مرگش، مثل خدا، محلّ پرستش و موجب رعب و خوف بود...

آثار همهٔ این سازمان را در اوستا باز می‌یابیم. در واقع، کتاب مقدس ایران، آگاهمان می‌کند که زنتو سر به فرمان رئیسی به نام زنتوبییتیش zantupaitiš است، که این رئیس حکومت و تولیتی بسیار گسترده به نام زنتوبخته برگروه دارد، که اعضاء گروه زنتومه zantuma به پرستش خدایی می‌پردازند که نام او هم زنتومه zantuma است. و همهٔ این افراد، شراکّه، از مراتع پهناوری به نام شویرهٔ šōīθra برخوردار می‌شوند. از این رو، زنتو-ی کتاب مقدس چیزی جز تیرهٔ کهن نمی‌تواند باشد.

اکنون ببینیم این تیرهٔ کهن چه ویژگیهایی را به خانوادهٔ ابتدائی انتقال داده است.

آنچه، پیش از هر چیز، به خانوادهٔ ابتدائی داده است، حقوق و اختیاراتی رئیس،

زنتوبییتیش، است. سپس اطاعت کورکورانهٔ افراد «اجتماع»، زنتومه‌های پیشین است. و خلاصه، اعتقاد به این است که هر چه به اجتماع تعلق دارد، مقدّس است: از این رو، برگزاری آیین ویژه‌ای برای بزرگداشت نیاکان گروه امری لازم است و تقسیم میراث گروه امری ممنوع.

پس، پدر خانواده، دنگ‌پتویش dangpatōiš، سپس، نمانوبییتیش nmānopaitiš، که رفته رفته جانشین پدر تیره، زنتوبییتیش zantupaitiš می‌شود از سلف خویش تسلط مطلق برای فرمانروایی بر «اجتماع» به ارث می‌برد؛ و این همان امتیاز ارثی است که کتاب مقدس نمانوبخته nmānobaχta می‌خواند. حاکم مطلق، از این راه، حق فروختن یا کشتن زنان و فرزندان را دارد و مستحق احترام این نماییه nmānya، این اعضاء خانواده، است. برایشان رئیس، پدر، صاحب اختیار، موبد، و خداست.

همچنان که تیره برای خودش زمینهایی داشت، برای خودش شویثرهٔ šōīθra داشت، گروهی هم که به نام خانواده از آن سر چشمه گرفته است، برای خودش صاحب میراث، صاحب نمانه nmāna است، صاحب آن ملک تقسیم‌ناپذیر و انتقال‌ناپذیر است که ملکی مشترک و مقدّس است.

یگانه چیزی که هست، این است که این اجتماع ابتدائی که نخستین اجتماع خانوادگی باشد، هنوز زندانی چارچوب تیره‌ای است و، به حکم پرستش زنتومه zantuma و به حکم چند شاهد دیگر زنتوی قدیم، یاد مبهم قرابتی را با خانواده‌های نزدیکی که از یک تیره، و می‌توان گفت که از یک تخمه و تبار پدید آمده‌اند، در خاطر دارد. و این خاطره را تازمانی در دل نگه می‌دارد که دگرگونیهایی تازه‌ای در اجتماع از محیط تیره‌ای بیرونش آورد.

خانوادهٔ ایرانی چگونه از قید تیره‌هایی می‌یابد و چه اوضاع و احوال تاریخی مایهٔ تسهیل این رهایی می‌شود؟

نشر آیین زردشتی و انتقال از تیره به شاهنشاهی هخامنشی، به گمان ما، بزرگترین اوضاع و احوالی است که خانوادهٔ ایرانی، در جریان آن، توفیق استخلاص از غلاف